

زعامت سیاسی در اسلام

تعریف و پیوند آن با عقیده

نویسنده: مولوی لعل محمد «تیموری»^۱

چکیده

همیشه بحث از زعامت سیاسی و رهبری عامه در عالم اسلامی از روزگاران نخست تا کنون گرم و پر حرارت بوده است. بسا اوقات رهبری سیاسی در سر زمین‌های مسلمین چنان مکدر و آلوده بوده است که در قلمروهای غیر اسلامی نمونه اش کمتر به سراغ آمده است. لذا ابهام عمیقی در ذهن بسا اصحاب معرفت ایجاد گردیده است که آیا فرق میان زعامت سیاسی اسلامی و زعامت‌های سیاسی بشری وجود دارد یا خیر، آیا اطاعت و عدم اطاعت از زعامت سیاسی پیامدی از نگاه عقیده و باور دارد یا خیر، و زعامت سیاسی چه پیوندی با باورهای غیبی ما دارد.

درین مقال سعی بر آن شده تا تعریف درستی از زعامت سیاسی از دیدگاه اسلام و

۱. فوق لیسانس فلسفه ادیان و معارف اسلامی teimoury1@gmail.com (0798142071)

مسلمین ارائه شود و پیوند این موضوع با عقیده و باور بررسی گردد، تا شناخت دقیق تری نسبت برین موضوع مهم حاصل همه گان گردد و خصوصاً ابهام زدایی در نزد اهل معرفت نسبت برین موضوع مهم پدید آید. بناءً دیدگاه شماری از دانشمندان مسلمان درین زمینه به بررسی گرفته شده است بدین امید تا ارزیابی بهتری از معرفت شناسی سیاسی طبق دیدگاه اسلام، فرادست اهل معرفت گردد.

واژه گان کلیدی: امامت، زعامت، خلافت، امیر المؤمنین، امامت عظمی، امامت کبری.

الف - تعریف لغوی

در نوشته دانشمندان جهان اسلام، زعیم و یا زعامت سیاسی امت اسلام به نام ها و اصطلاحات گوناگونی یاد شده است. از آن جمله: زعامت، امامت، امارت مؤمنین، خلافت، امامت عظمی و امامت کبری. در عربی گویند: «زعیم القوم سیدهم و رئیسهم». یعنی، زعیم مردم رئیس و سردار مردم است. «امام المسلمین قائدهم»؛ امام مسلمانان رهبر مسلمانان است. زعامت: مهتری، بزرگی، ریاست، رهبری قوم، رهبری مردم، ضمانت و کفالت.^۱ امامت: از ماده: «أَمَّهُمْ وَأَمَّ بِهِمْ» یعنی، از دیگران پیش رفت و درپیش ایشان واقع شد و دیگران از پشت وی رفتند، هر کس که دیگران به وی اقتدا کند؛ مانند رئیس، رهبر، مرشد....^۲ این منظورالافریقی گوید: امام کسی را گویند که مردم از وی پیروی و به او اقتدا کنند، چه در راه راست باشد یا در راه شر و گمراهی.^۳

صاحب تاج العروس گوید: «الخلیفة امام الرعية» خلیفه پیشوا و رئیس مردم است، «فلان امام القوم ای هوالمقدم علیهم» فلان امام مردم است؛ یعنی، از آن ها پیش است، «الدلیل امام السفر»؛ راه بلد رهبر سفر است، «الحادی امام الابل»؛ ساربان پیشوای گله است؛ گرچه ساربان عملاً از دنبال شترهای گله می رود؛ اما در حقیقت هادی و قاید شتران است.^۴

۱. عمید، حسن، فرهنگ فارسی، ص ۵۷۲ (۱۳۶۴) انتشارات دانشگاه تهران....

۲. فیروزآبادی، القاموس المحيط، ص ۷۸/۴، نشر: دارالجلیل، بیروت.

۳. این منظور، لسان العرب، ماده «امم» (۲۴/۱۲) ط: (۱۳۸۸ هـ ق)

۴. الزبیدی، مرتضی، محمد، تاج العروس ماده «امم» (۱۹۳/۸) بدون تاریخ

امام به معنای راه نیز آمده است؛ زیرا، مردم در یافتن مقصود به راه اقتدا می کنند؛ خداوند (ج) فرمود: «وَأَيْنَهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ»^۵ ترجمه: اهل دهکات لوط و شعیب بر سر راه واضح و آشکار اند.

تعریف اصطلاحی

دانشمندان اسلامی پیرامون (زعامت سیاسی، امامت و خلافت) تعاریفات متعددی کرده اند.

- امام ماوردی گوید: «امامت عبارت است از خلافت، جانشینی، نبوت در پاسداری از دین و سیاست دنیا توسط دین»^۶

- امام الحرمین ابوالمعالی الجوینی (۴۱۹-۴۷۸ هـ.ق) گوید: «امامت ریاست تام و کامل و کفالت متعلق به خاص و عام در امور دین و دنیا است»^۷

- امام نسفی گوید: «امامت عظمی نیابت از رسول الله در اقامه دین به طریقه یی که بر کافه امت واجب الاتباع باشد»^۸

- ابن خلدون گوید: «امامت رهبری عامه مردم بر مقتضای نظر شرعی در مصالح اخروی و یا مصالح دنیوی که پیوند به اخروی دارد؛ زیرا، احوال دنیا در نزد شارع "اعتبار" ارزش آن در مصالح آخرت است؛ پس امامت در واقع خلافت است از صاحب شرع در پاسداری دین و سیاست دنیا توسط آن»^۹

۵. سورة حجر، آیه: ۷۹.

۶. ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الماوردی (۳۶۴-۴۵۰ هـ.ق)، بزرگترین قضات در اواخر خلافت عباسی بود. گرچه در فقه پیرو شافعی و از بزرگترین فقهای شافعی در شمار است اما ناگفته نماند که ماوردی از فقهای مجتهد زمان خود بود. پدرش گلاب فروش بود، بدین مشهور به "ماوردی" شد. کتب بسیاری تألیف کرده است که از مشهورترین آنها است: ادب الدنيا والدين، الاحکام السلطانية، قانون الوزارة و سياسة الملک، سياسة اعلام النبوة، النکت والعيون فی علم التفسیر..... ماوردی از بزرگترین علمای علم سیاست در عالم اسلام به شمار میرود. (نویسنده مقاله)

۷. الاحکام السلطانية، ص ۵ (۱۳۹۳ هـ.ق)

۸. غیث الامم، ص ۱۵ (۱۴۰۰ هـ.ق)

۹. العقائد النسفية، ص ۱۷۹ (۱۳۲۶ هـ.ق)

۱۰. المقدمة، ص ۱۹۰ (۱۳۹۸ هـ.ق)

صاحب المواقف گوید: «امامت خلافت رسول الله در اقامه، تطبیق دین، به طریقی که بر کافه امت اتباع آن واجب باشد.»^{۱۱}

تعریف مختار

تعریف ابن خلدون از دیگر تعریفات در باره امامت و خلافت (زعامت سیاسی) مسلمین، شامل تر و کامل تر به نظر می‌رسد به چند دلیل:

اول- با ذکر «رهبری عامه مردم» اختیارات و تصرفات امراء و فرماندهان ولایات خارج می‌شود؛ زیرا، آنها حدود اختیارات شان معین و قلمرو تصرفات شان محدود است، به عامه مردم تعلق ندارد، و اطاعت عامه از آنها لازم نیست.

دوم- با ذکر «بر مقتضای نظر شرعی» حکم سلطنت و شاهی خارج می‌شود؛ زیرا، حکم شاهی بر اساس مقتضای هوای نفس و خواسته نظر فردی است؛ پس رهبری «امامت» و «خلافت» لازم است به مقتضای شریعت اسلام باشد که «سیاست دنیا با دین» است نه با هوای نفس.

سوم- با ذکر «مصالح دنیوی و اخروی» دلیل برین است که مسؤولیت امام و خلیفه مسلمین هم شامل دین است و هم شامل دنیا، و هم مادی است و هم معنوی، نه اقتصار بر یک جانب آن.

واژه امامت و خلافت در کتاب الله و سنت رسول الله

واژه امام در قرآن کریم در چندین مورد، هم با تعبیر جمع ذکر شده و هم با مفرد و نیز در سنت نبوی هم لفظ امام آمده است.

نخست) ذکر «امام» در قرآن کریم

نمونه مفرد:

سوره بقره آیه ۱۲۴: در حکایت از ابوالانبیاء ابراهیم خلیل آمده است: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

۱. المواقف للایجی، ص ۳۹۵ (بدون تاریخ)

ترجمه: «گفت خداوند: تُو اِمام و پیشوا از بهر مردمان گردانم، ابراهیم گفت: از اهل من نیز. گفت خداوند: پیمان من به ستمگاران نمی‌رسد.»

سوره فرقان آیه ۷۴: در حکایت از دعای مؤمنین آمده است «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»

ترجمه: «کسانی که گویند ایزدا، از همسران ما روشنایی چشم از بهر ما ببخشای و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان.»

نمونه جمع

سوره انبیاء، آیه ۷ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.»

ترجمه: «و گردانیدیم ایشان: ابراهیم، اسحاق، یعقوب را پیشوایان که هدایت به سوی ما کنند. وحی کردیم به سوی شان کردار نیک را، برپایی نماز را، دادن زکات را، و ایشان فرمانبردار از بهر ما بودند.»

سوره قصص، آیه ۵: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.»

ترجمه: «اراده کردیم تا منت گزاریم بر کسانی که ستم زده شده اند در روی زمین، و خواستیم تا ایشان را رهبران گردانیم و وارثین روی زمین.»

سوره توبه، آیه ۱۲: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.»

ترجمه: «اگر شکستند، اهل مکه، پیمان خود را، بعد از تعهد، طعن در دین شما - اسلام - زدند؛ پس بجنگید با ائمه - رهبران - کفر که ایشان را پیمانی نیست؛ تا شاید از عهد شکنی باز گردند.»

سوره قصص، آیه ۴۱: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ.»

ترجمه: «و گردانیدیم ایشان - فرعون و پیروانش - را رهبران به سوی دوزخ، در قیامت

مرایشان را یاری نیست.»

دوم) ذکر "امام" در سنت نبوی

حدیث بخاری: "الامام الاعظم الذی علی الناس راع و هو مسئول عن رعیتہ...^{۱۲}" ترجمه: "امام" زعیم بزرگ، کسی که نگهبان مردم است، از نگهبانی خویش مسئولیت دارد. «

حدیث: سنن البیهقی، مسند احمد: "الأئمة من قریش"^{۱۳} ترجمه «رهبران از قریش اند.»

معنای اسلامی امامت یا امام

چنان که در آیات قرآن کریم آمده است؛ امام و ائمه برای کفر و اسلام ذکر شده است؛ اما در اسلام امام و امامت معنای اصطلاحی نیز به خود گرفته است. مقصد از امام همان خلیفه و حاکم مسلمین است. گاهی در نوشته علمای مسلمین امامت عظمی و امامت کبری نگاشته شده است که هدف آن همان رهبری عامه مسلمین است. عظمی و کبری از بهر این گفته شده است تا فرق حاصل شود میان امامت به معنای رهبری عامه و امامت به معنای پیشوایی در نماز. با وجود این، چون امامت مطلق ذکر شود مقصود همانا امامت عظمی و یا زعامت و رهبری عامه است.^{۱۴}

ترادف لفظی در میان لفظ امام، خلیفه و امیر المؤمنین

هدف از ترادف مشترک المعنی نیست؛ بلکه مشترک الاطلاق است؛ هر سه لفظ معانی شان تفاوت دارد؛ اما بر یک چیز اطلاق می شوند.

آنچه از احادیث و آثار صحابه و تابعین می رساند ظاهر برین است که فرق میان خلیفه و امام نکرده اند؛ اما هنگام عهده داری خلافت توسط عمر بن الخطاب، واژه امیر المؤمنین، اطلاق شد؛ پس علمای اسلام هر سه عنوان را بر رهبر و زعیم مسلمین اطلاق و جایز پنداشته اند.

۱۲. صحیح البخاری، کتاب الاحکام، باب ۱.

۱۳. مسند احمد، باب الأئمة من قریش. رواه احمد فی مسنده ۱۸۳/۳

۱۴. نگاه کن: الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ۹۰/۴، (۱۳۹۰ هـ ق)

امام نووی گوید: جایز است رهبر و زعیم مسلمین خلیفه، امام و امیرالمؤمنین خطاب شود.^{۱۵}

علامه عبدالرحمن بن خلدون گوید: "حقیقت این منصب را بیان کردیم که مراد از آن نیابت صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا توسط دین است. این منصب را خلافت، امامت و قایم برین امر را خلیفه و امام گویند..."^{۱۶}

امام ابوزهره گوید: "مذاهب سیاسی در اطراف خلافت می چرخد که هدف همان امامت کبری است. این منصب خلافت نامیده شده؛ زیرا، کسی که این وظیفه را به عهده می گیرد حاکم اعظم مسلمین است و کار جانشینی {خلافت} پیامبر (ص) را در اداره شئون مسلمین انجام می دهد. این منصب امامت نیز نامیده شده است؛ زیرا، خلیفه یا زعیم مسلمین از گذشته ها امام نامیده می شده است چون که طاعتش واجب است. و نیز مردم پیرو او بودند و از پی او می رفتند چنان که در نماز، مردم پشت سر امام - پیش نماز - اقتدا می کند."^{۱۷}

امام و خلیفه مسلمین به نام امیرالمؤمنین نیز نامیده شده است. آورده اند که خلیفه اول ابوبکر الصدیق (رض) به نام خلیفه رسول الله یاد می شد و چون ابوبکر بدرود حیات گفت، خلیفه دوم اسلام عمر بن الخطاب را به نام خلیفه خلیفه رسول الله یاد می کردند. برخی مسلمین گفتند: چون کسی بعد از عمر (رض) آید لابد خلیفه خلیفه خلیفه رسول الله بر آن اطلاق شود؛ پس چنین کلامی طویل باشد. لذا بر آن شدند تا نامی را گزینند که خلیفه و خلفای بعد از عمر به آن یاد شوند. برخی گفتند ما مؤمنین هستیم و عمر امیر ماست؛ پس عمر (رض) نخستین کسی بود که در اسلام به نام امیرالمؤمنین یاد شد.^{۱۸}

هم درین باره آورده اند که روزی لیلید بن ربیع و عدی بن حاتم آمدند تا با عمر (رض) دیدار کنند. به عمرو بن العاص گفتند: بهر ما از امیرالمؤمنین اجازه بخواه تا وی را دیدن کنیم.

۱۵. روضة الطالبین. ۴۹/۱۰ (بدون تاریخ).

۱۶. المقدمة، ص ۱۹۰ (۱۳۹۸ هـ.ق).

۱۷. تاریخ المذاهب الاسلامیة، الجزء ۲، ص ۲۱ (....).

۱۸. الطبیقات الکبری ۳/۳۸۱ (۱۳۹۸ هـ.ق).

عمرو بن العاص گفت: به خدا که شما درین نام گذاری مصیب هستید؛ او امیر ماست و ما هم مؤمنین. عمرو بر عمر (رض) وارد شده گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. عمر با شگفتی نگریسته گفت: این دیگر چیست؟ عمرو گفت: تو امیر هستی و ما هم مؤمنین؛ پس از آن روز نوشته‌ها برین نام جاری گشت.^{۱۹}

بناءً، خلیفه دوم اسلام عمر بن الخطاب (رض) نخستین کسی بود که در تاریخ اسلام به نام "امیر المؤمنین" یاد شد و بعد از آن دیگر خلفای راشد برین نام یاد شدند؛ حتی خلفای غیر راشد که قریشی بودند نیز برین لقب نامیده شدند.

باری، هدف از لفظ امام، خلیفه و امیرالمؤمنین همانا فرق گذاشتن است میان مفهوم اسلامی دولت و مفهوم غیر اسلامی آن که نظام شاهی و سلطنتی... که از قدیم مردم را عادت بر آن بوده است؛ پس امیرالمؤمنین، خلیفه و امام، میراث بر پدر در مقام ریاست نیست؛ بلکه انتخاب آن بر اساس رای شورای نخبه‌گان مسلمین است، نه ولایت عهد.

گفتنی است که لفظ "امیر" مطلقاً در زمان رسول الله نیز مستعمل بوده است؛ اما نه بهر زعامت عامه و امامت کبری؛ بلکه "امیر" به فرماندهان سپاه و به فرمانروایان ولایات کشور اسلامی اطلاق می‌شده است.

حدیث بخاری و مسند الطیالسی: "من أطاع امیری فقد أطاعنی ومن عصی امیری فقد عصانی"

حضرت (ص) فرمود: «... کسی امیر من را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که امیر مرا نافرمانی کند به راستی که مرا نافرمانی کرده است.»

کاربرد لفظ خلافت و امامت در نوشته‌های علما

گفتنی است که لفظ امامت نزد اهل سنت بیشتر در مباحث کتب عقیدتی - کلامی و فقهی ذکر می‌شود؛ اما لفظ خلافت بیشتر در کتب تاریخی آورده شده است. شاید سبب این باشد تا هدف آنچه در بحث عقاید و کلام (امامت) ذکر شده است، ردی باشد بر اهل بدعت (مانند خوارج و روافض)؛ زیرا، روافض امامت را جدا از خلافت می‌پندارند و برین باور اند که امامت از ارکان ایمان در شمار است. ایشان (روافض) امامت را ریاست دین می‌پندارند و

۱۹. مجمع الزوائد، ۶۱/۹، (۱۴۰۲ هـ ق)

۲۰. صحیح البخاری، کتاب الاحکام. نگاه کن: الامامة العظمی ص ۳۵

خلافت را ریاست دولت. هدف شان ثبوت این امر است که سیدنا علی مرتضی (رض) در زمان خلفای سه گانه، قبل از وی امام بوده است؛ ریاست دین را به عهده داشته است نه ریاست دولت را. در نتیجه جدایی دین از دولت تحقق می یابد که از نظر کتاب الله و سنت رسول الله پذیرفتنی نیست.

از تعاریف علما و دانشمندان مسلمان پیرامون امامت و خلافت چنین بر می آید که نخست امر دین است و دنیا در درجه دوم قرار دارد. همه عنایت و اهتمام کامل بران کردند که سیاست دنیا باید توسط تشریع و تعالیم دین اسلام باشد نه برعکس آن؛ پس اگر سیاست دنیا توسط قوانین بشری رهبری شود که با روح اسلام ناسازگار است و سر چشمه از هوا و خواهشات نفسانی دارد، و سر انجام این رهبری که توسط قوانین بشری اداره می شود زعامت اسلامی نامیده شود، جفایی خواهد بود نابخشودنی، براسلام و مسلمین.

فرق میان خلافت و سلطنت (شاهی)

در ذیل تعریفات فوق الذکر آشکار گردید که میان زعامت سیاسی اسلامی (خلافت) و زعامت شخصی طبیعی-سلطنت- فرق و تفاوت هویداست. بناءً دانشمندان اسلامی این فرق را واقعی و حتمی دانسته اند.

علامه عبدالرحمن بن خلدون بنیانگذار علم جامعه شناسی گوید: حکم طبیعی، رهبری مردم است بر مقتضای غرض و شهوت و حکم سیاسی رهبری مردم است بر مقتضای نظر عقلی در جلب مصالح دنیوی و دفع اضرا؛ اما خلافت عبارت از رهبری مردم است بر مقتضای نظر شرعی در جلب مصالح اخروی و مصالح دنیوی که در پیوند با آخرت است.^{۲۲}

پس زعامت سیاسی اسلام فرقی این است که حکم و رهبری مردم براساس دیدگاه شرعی الهی است بهر برآورده شدن مصالح اخروی و دنیوی شان؛ اما حکم سلطنتی- شاهی براساس دیدگاه انسانی است که منشای نفسانی و شهوانی دارد و یا هم منشای عقلانی انسانی دارد، نه منشای الهی.

۲۲. المقدمة، ص ۱۹۰ (۱۳۹۸ هـ.ق)

فرق خلافت و سلطنت در سنت رسول الله

در سنت رسول الله هم تفاوت نظام خلافت و نظام شاهی هویدا است؛ نظام خلافت عبارت از تطبیق مشیت الهی است بر اساس شیوه انبیا؛ اما نظام شاهی و سلطنت عبارت است از تطبیق مشیت شخصی و انسانی که از هوای نفس سرچشمه دارد.

حدیث - مسند احمد، مسند بزار، مسند الصحابه و مسند الطیالسی:

”تَكُونُ النَّبُوءَةُ فِيكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا، ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النَّبُوءَةِ فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَهَا، ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا عَاصًا فَيَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا، ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا جَبْرِيَّةً فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا، ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النَّبُوءَةِ، ثُمَّ سَكَتَ“ ۲۳

ترجمه: «نظام نبوت در میان شما خواهد بود تا زمانی که خواست خدا باشد؛ سپس آن را برمی دارد هرگاه که بخواهد؛ سپس خلافت بر شیوه نبوت است تا زمانی خواست خدا باشد؛ سپس آن را برمی دارد هرگاه که بخواهد؛ سپس پادشاهی متمسک (شدید) است تا زمانی خواست خدا باشد؛ سپس آن را برمی دارد هرگاه که بخواهد؛ سپس پادشاهی ظالمانه است تا زمانی که خواست خدا باشد؛ سپس آن را برمی دارد هرگاه که بخواهد؛ سپس خلافت بر شیوه نبوت است؛ سپس (حضرت ص) سکوت کرد.»

حدیث - سنن ترمذی، سنن ابی داوود، معجم الطبرانی، مسند احمد، مسند الصحابه:

”خِلَافَةُ النَّبُوءَةِ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ“ ۲۴

ترجمه: «خلافت - جانشینی نبوت - سی سال است؛ سپس سلطنت را خداوند می سپارد به هر کس که خواهد.»

چکیده کلام این که فرق اساسی میان خلافت و سلطنت برین است که سلطنت معمولاً از راه زور و غلبه به دست آید و گاهی هم از راه ولایت عهد - میراثی - به اساس وصیت پدر،

۲۳. مسند احمد، رقم: ۲۷۳/۴، مسند الطیالسی، رقم: ۴۳۸.

۲۴. رواه الترمذی، ب: ۴۸، ح: ۲۲۲۶ (۵۰۳/۴)، رواه احمد (۲۷۳/۴)

بدون مراجعه به نظر عامه مردم یا نظر اهل شوری؛ اما خلافت ممکن نیست مگر از راه اقرار اهل حل و عقد - شوری - که خود اختیارش کنند یا این که خلیفه قبلی تعیین کند و شوری تاییدش کند.

قابل ذکر است که این تفریق و یا تعریف از خلافت و سلطنت شامل آن پادشاهی نمی شود که خدا (ج) به برخی انبیای خود از بنی اسرائیل داده بود؛ مانند سلطنت و نبوت داوود (ع):

«وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ...»^{۲۵} «داوود جالوت را کشت؛ خداوند به داوود سلطنت و نبوت را اعطا کرده بود...»؛ مانند سلطنت و نبوت سلیمان (ع): «... وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»^{۲۶}

«انجام دادند آنچه را شیاطین در ملک سلیمان نوشته اند (چهل روز سحر در زوال حکومت سلیمان) سلیمان کافر نشد؛ بلکه شیاطین کافر شدند که مردم را سحر و جادو آموختند.»

پس تعریف و تفاوت ملک و سلطنت فوق الذکر؛ انبیا را شامل نمی گردد؛ چرا که انبیا از گناه معصوم و محفوظ اند و سلطنت شان بر طریقه حق بوده است؛ پس مذمت ملوکیت بر ایشان وارد نیست؛ چرا که خداوند ایشان را از گناه بشری مصون و محفوظ داشته است.^{۲۷}

اطلاق لفظ «خلفا» بر غیر از خلفای راشدین

اکثریت اهل سنت بر آنند که اطلاق لفظ «خلیفه» بر کسانی که بعد از خلفای راشدین - چهار گانه - آمدند جایز است اگر چه که پادشاه بوده اند؛ اما مشروط برین که قریشی باشند. این مقصود را استدلال بر حدیث نبوی کرده اند:

۲۵. سوره بقره، آیه: ۲۵۱.

۲۶. سوره بقره، آیه: ۱۰۲.

۲۷. الامامة العظمی، ص ۴۰ (۱۴۰۷ هـ ق)

حدیث ابوهریره: "کانت بنو اسرائیل تسوسهم الانبیاء کلما هلك نبی خلفه نبی، و انه لانی بعدی، وستکون خلفاء فتکثر، قالوا فما تامرنا؟ قال: فوا بیعة الاول فالاول، ثم اعطوهم حقهم، فان الله سائلهم عما استرعاهم"^{۲۸}

« بنی اسرائیل را انبیا رهبری می کردند، هر گاه نبی درمی گذشت نبی دیگری خلافت وی را عهده دار می شد؛ لکن بعد از من نبی نیست؛ بلکه خلفا اند؛ اما بسیار. گفتند: چه امر می کنی ما را؟ گفت: التزام به بیعت اول - هر اولی که آید- پس شما اطاعت کنید ازیشان؛ خدا آن ها را از حق رعیت شان محاسبه می کند.»

ابن تیمیه گوید: در حدیث مذکور کلمه "فتکثر" (بسیار اند) دلالت بر غیر راشدین دارد؛ زیرا، راشدین زیاد نبودند. عبارت "فوا بیعة الاول فالاول" دلیل برین است که خلفا بعد از راشدین اختلاف می کنند؛ زیرا، راشدین بر سر زعامت اختلافی نداشتند؛ بلکه هر کسی را که عموم پسندید و شورا تأیید کرد خلیفه مسلمین شد.

امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (۴۳۳-۵۱۶ هـ) محدث و فقیه شافعی گوید: «جایز است کسی که مسؤولیت و زعامت مسلمین را بر عهده دارد، امیرالمؤمنین یا خلیفه مسلمین نامیده شود، گرچه از سیرت ائمه عدل هم مخالف باشد؛ زیرا، قایم به امر مسلمین است و مسلمین هم کلامش را می شنوند و از وی اطاعت و فرمانبرداری می کنند.»^{۲۹}

قابل ذکر است اطلاق این عنوان بر غیر راشدین مشروط است برینکه شعایر و معالم دین را اقامه کنند، اگر چه در کار شخصی خود کوتاهی و تقصیر هم داشته باشند؛ اما در صورت عدم اقامه دین و یا وجود انحرافی از دین که به کفر می انجامد؛ پس اطلاق خلیفه مسلمین و یا امیرالمؤمنین بر چنین کسی حرام و ناروا باشد؛ بلکه چنین کسانی حق هیچ اختیاری بر مسلمین ندارند. به دلیل قول خداوند: "وَكُنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا"^{۳۰} «هرگز خداوند

۲۸. صحیح البخاری، کتاب الانبیاء. صحیح المسلم: کتاب الامارة ح: ۱۸۴۲. ابن ماجه: کتاب الجهاد ح: ۲۸۷۱. مسند

احمد: (۹۷/۲)

۲۹. بدائع السلك، ۹۲/۱ (۸۹۶هـ ق)

۳۰. سورة نساء، آیه: ۱۴۱

بهر کفار بر مسلمین اختیار پایدار نهاده است.»

(ب) پیوند زعامت سیاسی با علم کلام و عقاید

اسلام کل است و تجزیه ناپذیر. خدا آن را نازل کرده تا مردم را از تاریکی بیرون و به سوی نور هدایت کند. اسلام پیوند زده است میان احکام عملی و مسایل عقیدتی؛ مانند ایمان به خدا و رستاخیز و سزایی که مخالف آن مستحق می‌شود. این موضوع در کتاب الله هویدا است؛ مثال عقوبت زانی: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۳۱}

«زن زناکار و مرد زناکار، بزنید هر کدام را یکصد تازیانه، شما را نگیرد دلسوزی و عطوفت در تنفیذ حکم خدا، اگر ایمان دارید به خدا و رستاخیز. باید حاضر شود در تطبیق حکم بر ایشان، گروهی از مؤمنین - از بهر پند آموزی.»

مثال عقوبت سارق: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۳۲}

ترجمه: «مرد دزد و زن دزد، قطع کنید دست شان را، سزاست بهر کردار شان و گرفت است از خدا، خداوند غالب است در انتقام، حکیم است در حکم خویش.»

پس تمام احکام با عقیده پیوند خورده و بر آن اساس استوار است. تمام احکام عملی است: احکام فقهی از اعمال جوارح و قلوب است، احکام عقیدتی از اعمال قلوب است.

گرچه تقسیم فوق الذکر احکام متنازع فیه در شمار است؛ برخی موافق و برخی مخالف اند؛ مانند ابن تیمیه و ابن قیم؛ اما آنچه مورد بحث ماست موضوع زعامت سیاسی در اسلام یا امامت عظمی است که به عقیده تعلق می‌گیرد یا به فقه؟ حق برین است که موضوع ما امامت عظمی یا زعامت سیاسی امت اسلامی هم جنبه عقیدتی دارد و هم جنبه فقهی؛ بلکه جنبه

۳۱. سوره نور، آیه ۲.

۳۲. سوره مائده، آیه ۳۸.

تاریخی نیز دارد.

اول- جنبه عقدتی: بنابر موارد فوق الذکر علمای علم کلام (عقیده) هرگاه نظریات عقیدتی خود را در موضوعات مختلف ابراز می‌دارند، عموماً بحثی پیرامون امامت اختصاص می‌دهند. همیشه از چهار خلیفه راشد بحث می‌کنند که ترتیب آن‌ها در خلافت به اساس ترتیب شان در فضیلت است؛ امامت در قریش است کسی حق مخالفت را ندارد مگر این که خداوند او را به دوزخ نگویند سار می‌کند. بحث از نماز پشت سر امام فاجر می‌گویند که جایز است، از جهاد و حج تحت فرمان امام فاجر می‌گویند که لازم است... و خروج برائمه جور حرام است، سمع و طاعت شان در غیر معصیت واجب است و... این‌ها همه از باب امامت و زعامت و رهبری عامه است که در کتب علم کلام جای باز کرده است.

چنان که گفته آمد، می‌بینیم که همه علمای علم کلام در ذیل مباحث عقیدتی و کلامی خود یک بحث را اختصاص می‌دهند تحت نام "باب الامامة" که همه آن تحلیل و استدلال است پیرامون زعامت سیاسی از دیدگاه عقیده و باور.

عموماً متکلمین که در مباحث کلامی خویش بحث امامت و زعامت سیاسی را پیش می‌کشند هدف برین دارند تا رد و انکار کنند بر اهل بدعت که بعد از خلفای راشدین باورهایی را نسبت به امامت ساخته اند؛ مانند بدعت روافض در امر امامت و شمردن آن از ارکان اساسی ایمان؛ اعتقاد به عصمت امام، رجعت امام و علم غیب امام... و مانند بدعت خوارج که خروج را بر امام یا زعیم مسلمین که از وی گناه سرزند، لازم می‌دانند؛ اما اهمیت عقیدتی این موضوع (زعامت سیاسی یا امامت) در عصر کنونی برین است که بسا منتسبین به دین اسلام منکر آن شدند که امامت یا زعامت سیاسی از دین باشد. لذا موضوع مورد بحث ما از خطرناکترین مسایل فکر امت اسلامی در عصر حاضر است.

دوم- جنبه فقهی امامت عظمی یا زعامت کبری

موضوعات زیادی است که در بحث فقهی پیرامون امامت عظمی ذکر شده است، از جمله: کیفیت اختیار امام مسلمین، اهلیت امیرالمؤمنین، صفات بارز خلیفه اسلام، اهل حل و عقد که امام را برمی‌گزینند، شروط اهل حل و عقد، تعداد اهل حل و عقد، شوری و احکام

آن، بیعت و احکام آن و... .

سوم-: جنبه تاریخی موضوع زعامت

جنبه تاریخی امامت عبارت است از مطالعه سیرت خلفای راشدین و کسانی که بعد از آنها آمدند، و حوادثی که در زمان آن‌ها رخ داده است و دیگر درس‌ها و احکام اخذ شده از آن و... .

بناءً موضوع امامت کبری یا زعامت سیاسی در اسلام پیوند عمیقی را میان احکام فقهی و احکام عقیدتی کلامی ایجاد کرده است که لازم و ملزوم یکدیگر اند و غیر قابل تجزیه. همین است که نصوص شرعی اطاعت از زعیم، نصیحت بهر آن، و عدم خروج بر آن را عبادت و مامور به تلقی کرده است. این جاست که فرموده است:

”اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...” {فرمانبرداری از خدا کنید، فرمانبرداری از رسول خدا کنید، فرمانبرداری از صاحب اختیاری کنید که از شماست.}

نتیجه

چنان که گفته آمد عنوان زعامت سیاسی در اسلام با واژه‌های مختلف آمده است: امام، خلیفه، امیرالمؤمنین. همه این‌ها تعبیر است از شخصی که در رأس امر مسلمین قرار می‌گیرد و مسئولیت تطبیق حدود شرعی را به عهده دارد و تمام مسلمین مکلف اند از وی در غیر معصیت اطاعت کنند، اطاعت از وی موجب ثواب و نافرمانی وی موجب عقاب می‌باشد. و در این مفهوم است: امامت، امامت عظمی، امامت کبری، خلافت و امارت المؤمنین. همه این‌ها تعبیر است از نظام سیاسی و اجرایی که امر به معروف و نهی از منکر در آن استوار و حدود الله تطبیق می‌گردد.

زعامت سیاسی اسلام در چوکات خلافت و امامت مسلمین تفاوت آشکار دارد با رهبری شخصی، سلطنتی و شاهی؛ زیرا، خلافت و امامت عظمی دستاورد شورا و نظریه عامه

مردم است و هدف آن سیاست دنیاست توسط دین که مشیت الهی است؛ اما زعامت شخصی سلطنتی دستاورد زور یا وراثت است و هدف آن سیاست دنیا با خواسته نفسانی انسان است، نه مشیت الهی.

وجود زعامت سیاسی که مجری حدود الله و تنفیذ کننده امر به معروف و نهی از منکر باشد پیوند ناگسستنی دارد با باور مؤمنین؛ زیرا، جلوگیری از گناه از عمل جوارح انسان است؛ اما حرمت گناه از عمل باور قلب انسان مؤمن در شمار است؛ پس ایجاد زعامت سیاسی که بشریت را به سوی رستگاری زنده گی دنیا هدایت کند و زمینه ساز عمل نیک بهر بشریت باشد و تضمین سعادت انسان را در رستخیز در بر گیرد، مسئولیت اجرایی و عقیدتی مؤمنین است. بناءً پیوند زعامت سیاسی با عقیده و باور پیوند آتش و حرارت است، لازم و ملزوم یک دیگر اند.

فهرست منابع

۱- قرآن کریم

۲- اصحاب الصحاح: بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسائی، ابن ماجه، ابن حبان. باب ۱.

۳- اصحاب السنن: سنن بیهقی، سنن الدارمی، سنن الدارقطنی،

۴- اصحاب المسانید: مسند احمد، مسند البزار، مسند الطیالسی، مسند الشامیین، مسند

الصحابه. ج ۳ و ج ۴.

۵- اصحاب المعاجم: معجم الطبرانی، معجم الاوسط.

۶- العقائد النسفیة، ط: ۱۳۲۶ هـ ق نشر: شركة صحافة عثمانیة.

۷- ابن سعد. (۱۳۸۹ هـ ق). الطبقات الکبری. بیروت: ج ۳، نشر دار بیروت.

۸- ابوزهره، الامام. (ب ت). تاریخ المذاهب الاسلامیة فی السیاسة و العقائد. بیروت: الجزء

١، نشر دارالفکر العربی.

٩- الزبیدی، محمد مرتضی. (ب ت). **تاج العروس**. بیروت: ج ٨، نشر دارمکتبة الحیاء، بیروت-لبنان.

١٠- النووی، یحیی بن شرف الدین. (ب ت). **روضة الطالبین**. ج ١٠، نشر المکتب الاسلامی.

١١- الجوینی، ابوالمعالی عبدالملک. (١٤٠٠هـ). **غیاث الامم فی التیاه الضالم**. تحقیق مصطفی حلمی و فؤاد عبدالمنعم. الاسکندریة: الاول نشر، ط دارالدعوة الاسکندریة. ١٢- الفیروزآبادی، مجدالدین ابن یعقوب. (ب ت). **القاموس المحیط**. تحقیق محمد مصطفی ابو علی. بیروت: ج ٤، نشر دارالجلیل، بیروت-لبنان.

١٣- الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد. (١٣٩٣هـ). **الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة**. القاهرة: الثالثة، نشر مطبعة مصطفى البابي الحلبي.

١٤- الایجی، القاضي عضدالدین. (ب ت). **المواقف فی علم الکلام**. بیروت: نشر عالم الکتب، بیروت.

١٥. الدمیجی، عبدالله بن عمر بن سلیمان. (١٤٠٧). **الامامة العظمی**. ریاض: دارالطیبه. ١٦- الافریقی، جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور. (١٣٨٨ هـ). **لسن العرب**. بیروت: ج ١٢، نشر دارالبیروت للطباعة والنشر، بیروت-لبنان.

١٧- الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر. (١٤٠٢هـ). **مجمع الزوائد**. بیروت: ج ٩، الثاني، نشر دارالکتب العربی، بیروت - لبنان.

١٨- بن حزم الاندلسی، علی بن احمد. (١٣٩٥هـ.ق). **الفصل فی المل و الاهواء و النحل**.

بیروت: ج ٤، ثانیة، دارالمعرفة للطباعة و النشر.

١٩- بن خلدون، علامه عبدالرحمن. (١٣٩٨هـ.ق). **المقدمة**. مکه: الرابع، نشر دارالباز.

٢٠- بن الازرق، ابو عبدالله. (٨٩٦هـ). - **بدائع السلك فی طبائع الملک**. تحقیق و تعليق

علی سامی النشار. عراق: ج ١، نشر وزارة الاعلام، الجمهورية العراقية.

٢١- عمید، حسن. (١٣٦٤). **فرهنگ فارسی**. تهران: انتشارات دانشگاه.